



دیدگاه

■ مقدمه

مسئول دفتر مجله رازی فردی پیگیر و باپشتکار هستند. نظم و ترتیب خوبی هم در کارهایشان دارند و چندین سال است که مشغول رتق و فتق امور دفتری مجله رازی می‌باشند. کسانی که در این سال‌ها با مجله رازی در تماس هستند و به خصوص مسایل مربوط به اشتراک و بازآموزی را پیگیری می‌کنند، با روحیه ایشان به خوبی آشنا هستند. علیرغم تمامی این خصوصیات، ایشان دستی هم بر قلم دارند و هر از گاهی احساسات درونی خویش را بر صفحه کاغذ جاری می‌سازند. ایشان به مناسبت سالگرد زلزله بم مطلبی را نوشتند و از من خواسته‌اند که اظهار نظر کنم. پس از مطالعه و ویرایش چند، مناسب چاپ در رازی دیدم.

متأسفانه زمانی مطلب نهایی شد که تنها در این شماره که پیش رو دارید قادر به چاپ آن بودیم و چنین کردیم. از آنجا که یادآوری یک مصیبت در همه زمان‌ها می‌تواند انسان را به چاره‌جویی وا دارد، لذا به خبر سالگرد یک واقعه، بقیه ایام نیز، می‌توان به یاد آن واقعه بود و برای آن فکری کرد. بنابراین ضمن این که ورود سرکار خانم حکیمه مازوجی مسئول دفتر مجله رازی را به جرگه نویسندگی این نشریه خوش‌آمد می‌گوییم و از ایشان برای تداوم کار دعوت می‌کنیم، مطلب ایشان را تحت عنوان «کابوس تلخ ۶ دی» با هم مرور می‌کنیم و احساسات پاک ایشان را در مورد این فاجعه غم‌بار می‌ستاییم.

سردبیر

مردم نمانده بودند که با خدا سخن بگویند. چرا که هیچ کس سپیدی صبح و خنده خورشید را ندیده بود و ذکر و تسبیح را سر نداده بود. به راستی چرا صدایی از برزن ها به گوش نمی رسید و چرا موزن پیر دیگر اذان را از مسجد محل پخش نمی کرد. در آن روز دیگر صدای اذان از مسجد شنیده نشد. مگر الان روز نیست؟ پس چرا سیاهی شب پرده ای ضخم و ستبر بر روی شهر گسترانده است و دیگر چیزی هویدا نیست. دیگر صدای کودکان بم هم به گوش نمی رسید. مگر نه این که همیشه در این وقت پدران و مادران برای طلب شیر و نان به نانوائی و بقالی مراجعه می کردند. تنور نانوائی مثل همیشه گرم و روشن نیست. آن روز جمعه بود ولی با جمعه های دیگر فرق داشت. صدا از هیچ خانه و هیچ کسی شنیده نمی شد. مگر همه از دنیا رفته اند. چرا صدایی از کسی در کوی و برزن و حتی در خانه خودش به گوش نمی رسید؟ مگر هیچ کس برای گرفتن نان به نزد نانوا نرفته است؟

آیا همه در خواب مانده اند و خواب اصحاب کهف به سراغ مردم بم آمده است؟ آیا ساعت شماطه داری نیست که زنگ بزند تا مردم را از خواب بیدار کند؟ آیا ساعت ها همه در خواب مانده اند؟ خدایا خروس که نمی خواند و صدای همیشگی مردم هم که دیگر از کوچه ها شنیده نمی شود، آسمان هم که پر از کلاغ های سیاه است، نانوا هم که دیگر بر سر تنور حاضر نشده است، خدایا مگر سیاهی شب همه این ها را فرو برده است که هیچ چیز سر جای خودش قرار ندارد. به راستی که حتی از کودکان بم هم

■ کابوس تلخ شش دی

«آن شب صدای تیشه از بیستون نیامد

شاید به خواب شیرین فرهاد رفته باشد»
آن روز دیگر صدایی از کوی و برزن های بم بیرون نیامد. گویی صدا در گلو پنهان شده بود و میل به تراوش نداشت. دیگر صدای گلبانگ خروس از بالای بام ها شنیده نمی شد. اذان در گلوی خروس ها مانده بود و بلبلان در روی شاخساران نخل تر نمی جز زمزمه غم و اندوه و تنهایی کویر را سر نمی دادند. صداها غمگین، چشم ها مبهوت، صداها در حنجره بغض آلود مسکوت مانده بود و آوای جغد شوم و کلاغ های سیاه همه جا را پر کرده بود. آن روز سپیده دم بیرون نیامد و خورشید سیاه تر از سیاهی شب گشته بود. تمام آسمان بم پر از کلاغ ها و جغدهایی بود که تمام آسمان را به سیاهی کشانده بود که هر کدام خبر شومی را برای این شهر زمزمه می کردند. خدایا این پرندگان چه می گویند؟ مگر چه شده است؟ آن شب ستاره ای در آسمان دیده نمی شد. خدایا چرا ستارگان پنهان هستند و بیرون نیامدند و دیگر آسمان را مملو از چشمک های نورانی خود نساخته اند. مگر کلاغ سیاه خبر شومی را برای آن ها داشته است؟ حدود صبح بود ولی نه صبح همیشگی. بلکه صبحی سیاه تر از سیاهی شب که دیگر سپیده دمی نداشت. آنروز زمین و زمان سیاه شده بود و هیچ چیز معلوم نبود. اثری از نور و روشنی دیده نمی شد. دیگر کسی برای گرفتن وضو از جای بلند نشد و صدای دعا و مناجات صبح هنگام دیگر از کسی شنیده نشد. نماز صبح قضا شده بود و دیگر کسی جز اندکی از

همه چیز از حرکت ایستاده بود و اکثر خانه‌ها تخریب شده بود. اندکی از مردم مانده بودند و همه چیز مسکوت مانده بود. از کسی صدایی جز شیون و زاری و غم و ناله و فریاد شنیده نمی‌شد. سکوت بود و سرما و خاک و غبار. آوار کل شهر را تخریب کرده بود و از بین برده بود. گویی افراد، خانه‌ها و مردم این شهر نفرین شده بودند. دست و پاها در خشت‌ها مانده بود و عروسک‌ها و اسباب‌بازی بچه‌ها در زیر لایه‌هایی از خشت و خاک مدفون شده بود.

تسلیت به مصیبت دیدگان زلزله بم. زلزله بم زلزله‌ای است که نه تنها از فکر این نسل بیرون نخواهد رفت بلکه تا صدها سال دیگر صحبت از این مساله ادامه خواهد داشت.

آری مصیبت ۶ دی (زلزله بم) را به کلیه کسانی که عزیز دور و نزدیکی را از دست داده‌اند تسلیت می‌گوییم و بازماندگان آن‌ها را با تمام مسایل و مشکلات موجود دعوت به صبر می‌کنیم و می‌دانیم که خداوند با صابری است و به آن‌ها وعده پیروزی داده است.

■ نتیجه

بیایید زندگی را از سر بگیریم و بهار جدید زندگی را آغاز نماییم و گذشته تلخ این حادثه را با تمام سختی‌هایش فراموش کنیم. امید است که با یاری خداوند متعال و مسئولین عزیز کشور در یاری رساندن و کمک کردن به این مردم مصیبت دیده بتوانیم سهم بزرگی را در پهنای کشور اسلامیمان داشته باشیم.

حکیمه مازوجی

صدایی شنیده نمی‌شود. روز تبدیل به شب سیاه و وحشتناکی شده بود که همه چیز را در خود مخفی کرده بود. تاری همانند تار عنکبوت ولی ضخیم بر شهر سایه افکنده بود و لحظه به لحظه قدرت می‌گرفت و زمان و مکان را در هم می‌نوردید. همه چیز در هم پیچیده شده بود. همه چیز رنگ سیاهی داشت و این رنگ سیاه شهر بم را فرا گرفته بود. نوری از خورشید بیرون نیامد و گویی تیر آرش کمان‌گیر به خورشید اصابت کرده بود و همه جا را در تاریکی مطلق فرو برده بود. سرما جایگزین گرما و آوار جانشین سکوت و آرامش شهر شده بود. روز به شب یلدایی تبدیل شده بود که هیچ وقت صبح نداشت و پایانی در آن مشاهده نمی‌شد. خورشید سیاه حرکت نمی‌کرد و زمین و زمان در آن شهر از حرکت ایستاده بود. صدای گریه و زاری کودکان، پدران و مادران عزیز از دست داده می‌آمد. آن‌ها داد می‌زدند و ناله و گریه سر می‌دادند و دستشان به زندگی نمی‌رسید، حتی برای نجات خود و خانواده‌شان. زلزله، بم را به تلی از خاک تبدیل کرده بود و به حدی تخریب داشت که دیگر آبادی به چشم نمی‌آمد. هر جنازه اشاره‌ای به سوی مرگ داشت. زندگی در نظر مردم قهرمان بم دیگر پوچ شده بود و وحشت را در قلب آنان ایجاد کرده بود. از تعدادی که زنده مانده بودند شنیده می‌شد که می‌گفتند ما آب و غذا نمی‌خواهیم. ما فقط عزیزانمان را می‌خواهیم. دیگر کسی دنبال زندگی و گرسنگی و تشنگی نبود. همه دنبال اجساد عزیزانشان بودند. مردم در تلی انبوه از آوار مشغول یافتن اجساد عزیزانشان بودند.

خوانندگان

رازی

بِسْمِ اللَّهِ

سِرِّهِ سِحْرَمَ مَا هِنَا مَهْ دَارُو كِه رَازِي

آهرا ما: فرارسیدن عید سعید نوروز و ورود سال جدید را
به اعضا محترم علمی و فرهنگی دست اندرکاران پرتلاش هر روز
آن جریده شریفه برپا عرض نمایم و در آرزوی
رشد